

A Comparative Study of the Right to Education of Children in Imami Jurisprudence and the Convention on the Rights of the Child

1. Nozhat Paksaz: Department of Theology, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran
2. Mostafa Bagheri*: Department of Theology, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran. Email: 0453623425@iau.ir (Corresponding Author)
3. Zohre Shoaee: Department of Theology, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran

ABSTRACT

The right to education is one of the most fundamental human rights, rooted in the inherent dignity of the human person. This right has been emphasized not only in international legal instruments but also in religious and jurisprudential sources. Using a descriptive-analytical method, the present study conducts a comparative examination of the perspectives of Imami (Ja'fari Shi'a) jurisprudence and the Convention on the Rights of the Child regarding children's right to education. The objective is to identify the points of convergence and divergence between these two intellectual frameworks and to explore the possibilities for their mutual compatibility and development. From the perspective of Imami jurisprudence, the importance of educating and nurturing children from an early age is clearly evident through references to Qur'anic verses, traditions (hadiths), and the opinions of jurists. Education is viewed not merely as a right of the child but also as a responsibility incumbent upon parents and the government. In contrast, the Convention on the Rights of the Child (United Nations, 1989), emphasizing the principles of equality, freedom, and human dignity, recognizes education as a universal, inalienable right that states are obligated to guarantee. This study demonstrates that although differences exist between Imami jurisprudence and the international human rights system in terms of structure and underlying foundations, both approaches emphasize the importance of education as a key factor in the development of the child's personality, the improvement of quality of life, and the realization of social justice. Furthermore, the study highlights the potential of jurisprudential capacities to facilitate the localization and implementation of the Convention's provisions within Islamic societies. The findings of this research may assist educational policymakers, legislators, legal scholars, and social reformers in adopting a comprehensive and integrated approach to children's educational rights.

Keywords: *Child, Imami Jurisprudence, Convention on the Rights of the Child, Comparative Study, Human Dignity.*

How to cite: Paksaz, N., Bagheri, M., & Shoaee, Z. (2026). A Comparative Study of the Right to Education of Children in Imami Jurisprudence and the Convention on the Rights of the Child. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(4), 1-19.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 January 2026

Revise Date: 31 May 2026

Accept Date: 07 June 2026

Initial Publish Date: 18 August 2026

Final Publish Date: 23 October 2026



بررسی تطبیقی حق آموزش کودکان در فقه امامیه و کنوانسیون حقوق کودک

۱. نزهت پاک ساز: گروه الهیات، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران
۲. مصطفی باقری*: گروه الهیات، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. پست الکترونیک: 0453623425@iau.ir (نویسنده مسئول)
۳. زهره شعاعی: گروه الهیات، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

چکیده

حق آموزش از بنیادی‌ترین حقوق بشری است که ریشه در کرامت ذاتی انسان دارد. این حق نه تنها در اسناد حقوق بین‌الملل، بلکه در منابع دینی و فقهی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، به مطالعه تطبیقی میان دیدگاه فقه امامیه و کنوانسیون حقوق کودک درباره حق آموزش کودکان پرداخته است. هدف آن است که نقاط اشتراک و افتراق این دو دیدگاه فکری شناسایی شده و بسترهای مشابه و تکامل متقابل آن‌ها بررسی شود. از منظر فقه امامیه، تأکید بر اهمیت تعلیم و تربیت کودکان از سنین اولیه با استناد به آیات، روایات و فتاوی فقهی به وضوح قابل مشاهده است؛ به گونه‌ای که آموزش را نه صرفاً حقی برای کودک، بلکه والدین و حکومت مسئول این مهم هستند. در مقابل، کنوانسیون حقوق کودک (مصوب ۱۹۸۹ میلادی)، با تأکید بر اصل برابری، آزادی و کرامت انسانی، حق آموزش را به عنوان یک حق جهانی، غیرقابل سلب و قابل مطالبه از دولت‌ها مطرح می‌سازد. این پژوهش نشان می‌دهد که هرچند در ساختار و مبانی، تفاوت‌هایی میان فقه امامیه و نظام حقوق بشر بین‌المللی دیده می‌شود، اما در عمل، هر دو بر اهمیت آموزش به عنوان عاملی کلیدی برای رشد شخصیت کودک، ارتقاء کیفیت زندگی و تحقق عدالت اجتماعی تأکید می‌کنند. همچنین، اشاره می‌شود که می‌توان از ظرفیت‌های فقهی برای بومی‌سازی مفاد کنوانسیون در جوامع اسلامی بهره گرفت. نتایج این تحقیق می‌تواند به طراحان سیاست آموزشی، قانون‌گذاران، حقوقدانان و مصلحان اجتماعی در اتخاذ رویکردی ترکیبی و جامع نسبت به حقوق کودکان در زمینه آموزش کمک کند.

واژگان کلیدی: کودک، فقه امامیه، کنوانسیون حقوق بشر، مطالعه تطبیقی، کرامت انسانی.

نحوه استناددهی: پاک ساز، نزهت، باقری، مصطفی، و شعاعی، زهره. (۱۴۰۵). بررسی تطبیقی حق آموزش کودکان در فقه امامیه و کنوانسیون حقوق کودک. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۱(۴)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۰ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۷ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۷ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۵

خانواده، چه در جامعه‌های اسلامی یا غیراسلامی، در تربیت و پرورش دادن نقش زیادی دارد؛ زیرا اولین مکان و پرورشگاهی است که طفل در آنجا رشد می‌کند و پرورش می‌یابد و از افراد آن خانواده متأثر می‌شود. در نتیجه، خطرناک‌ترین و مهم‌ترین مرحله آموزش بچه، سال‌های اول زندگی او، یعنی سال‌های قبل از مدرسه رفتن است؛ زیرا آنچه در این سن در دل بچه کاشته می‌شود، بسیار عمیق و ریشه‌دار است، به‌طوری‌که هرگز کسی نمی‌تواند آن را از بین ببرد یا تغییر دهد. از اینجاست که خانواده در ساختن جامعه نقش بزرگی ایفا می‌کند؛ زیرا سنگ اساس و زیربنای ساختن جامعه است و اولین دانشگاه یا پرورشگاهی است که افراد را تربیت می‌کند و پرورش می‌دهد و آن‌ها را فارغ‌التحصیل می‌نماید. دشمنان اسلام در این مسئله بسیار حساس، کوتاهی نکرده‌اند و برای نابودی خانواده و ویران کردن آن، تمام سعی و تلاش و امکانات خود را به کار گرفته‌اند. علمای مسلمان در قرون گذشته برای حق آموزش اهمیت فوق‌العاده قائل بوده و بدان بسیار اهمیت داده‌اند. از جمله کسانی که از وظیفه والدین در برابر فرزندانشان سخن گفته‌اند، ابوحامد الغزالی است که فرمودند: بدان که بچه امانتی است در نزد والدین و قلب پاکش جوهری ساده و پاک است و از هرگونه نقش و صورتی خالی است و پذیرای هرگونه نقشی است و به هر جهت رانده شود، تمایل پیدا می‌کند. اگر خیر و خوبی را به او یاد دهند، به آن عادت می‌کند و پدر و مادرش در هر دو دنیا سعادتمند می‌شوند و هر انسانی می‌تواند معلم و مربی او باشد و اگر شر و بدی به او یاد داده شود، بدان خوی می‌گیرد و عادت می‌کند و اگر مانند بهائم و حیوانات رها شود، بدبخت و نابود می‌شود؛ در نتیجه، گناهی بر گردن ولی و پدر و مادر است. پس واجب است که آن را نگهداری کنند و ادب نمایند و اخلاق خوب و شایسته را به او تعلیم دهند و او را از رفقای سوء و بد حفظ کنند و خوش‌گذرانی و تنعم را جزء عادتش نکنند و اسباب رفاه و خوش‌گذرانی را در نزدش محبوب نگردانند؛ زیرا وقتی که بزرگ شد، عمرش را در به‌دست‌آوردن آن‌ها ضایع می‌سازد. از سویی، یکی از مشکلاتی که امروزه دامنگیر بسیاری از مراجعان به منابع دینی جهت اخذ و برداشت دستورالعمل‌ها و راهکارهای پرورشی و تربیتی شده است، انتظارات غیرمنطقی و دور از واقع از این منابع و مراجع است. به بیان واضح‌تر، امروزه کثرت اشتغالات و تنوع سرسام‌آور در زندگی انسان، وی را چنان احاطه کرده است که رویکرد او به زندگی نه‌تنها از بستر نوعی آخرت‌اندیشی به سوی دنیاگرایی میل کرده، بلکه در متن دنیا نیز از کیفیت به کمیت و از منش و شخصیت در حوزه آموزش، به برون‌داد و نمودارهای آماری تنزل پیدا کرده است. در چنین وضعیتی، هرگونه گرایشی به دریافت دیدگاهی ارزشی و حکیمانه در متن تربیت نیز ناظر به نوعی تطبیق با جو حاکم بر دوران زندگی انسان است. جزئی‌نگری و روش‌گرایی محض، که درصدد دریافت سریع نتایج عینی و ملموس است، راه را برای هرگونه بردباری و دریافت‌های تدریجی، آن هم در حوزه شخصیت و ضمیر باطنی، مسدود کرده است. این دیدگاه چنان بر زوایای زندگی حاکم شده است که حتی آموزش را نیز در چارچوب کاملاً کمی و در قالب فرایندهایی با درون‌دادهای مشخص و عملیاتی تفسیر می‌کند.

مباحث آموزشی یکی از بنیادی‌ترین مباحث علوم انسانی و از ارزنده‌ترین مباحث اجتماعی، سیاسی است که با بسیاری از مباحث دیگر رشته‌های علوم ضروری، ارتباط تنگاتنگ دارد و در اخلاق‌سازندگی، خودسازی و جامعه‌سازی، گاه به‌عنوان پایه‌های اساسی و زمانی به‌عنوان نتیجه و ره‌آورد‌های این قبیل مباحث ارزشمند انسانی، اجتماعی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و بدیهی است که سعادت فرد و جامعه، تکامل و ترقی انسان‌ها و خانواده‌ها، پیشرفت یا عقب‌ماندگی جوامع بشری، سلامت جسم و جان بشریت تشنه آزادی، همه و همه به مباحث «آموزشی» و «مسئله تربیت» مربوط می‌شود.

مکتب اسلام کامل‌ترین مکتب تربیتی است و دستورات و قواعد و روش‌های تربیتی آن از چشمه‌سار همیشه جاری وحی الهی گرفته شده و با رهنمودهای مداوم امامان معصوم (ع) در تئوری و عمل، لباس حقیقت پوشیده است. همه شرق‌شناسان و مورخان غربی و شرقی اعتراف دارند که رسول گرامی اسلام و امامان راستین تشیع، از عرب عقب‌مانده جاهلی آلوده‌دامن، دانشمندان و پرهیزگاران و نام‌آوران بی‌نظیری ساخته‌اند و انقلاب فکری، علمی، سیاسی، اخلاقی، نظامی، بهداشتی شگفت‌آوری را با دست همان مردم عقب‌مانده تحقق بخشیدند که همه متفکران گذشته و حال را در تعجب و حیرت نگه داشتند.

کودکان به لحاظ ضعف جسمانی و توانایی ذهنی که دارند، از اقشار آسیب‌پذیر جامعه به شمار می‌آیند؛ لذا برای رشد و بالندگی همواره نیازمند حمایت‌های مادی و معنوی از سوی دیگران، خصوصاً خانواده، می‌باشند. غبطه کودک و رعایت مصلحت او عنوانی مؤثر و کارا در فقه اسلامی بوده و حضور مصلحت به عنوان محور اصلی در تشریع و قانون‌گذاری از یک سو و نیز نقش آن در استنباط از سوی دیگر، نشان از اهمیت بالای آن دارد. شایان ذکر است چالش‌های فراوانی فراروی تأمین مصالح عالی آموزش کودک در جامعه بین‌الملل به صورت عام و در جامعه ایران به طور خاص قرار داشته و نیازمند ارائه و تطبیق راهکارهای فقهی و حقوقی متناسب و مؤثر در جهت حل مسئله مربوط به آنهاست. از مهم‌ترین این چالش‌ها می‌توان به موادی مانند تنبیه و تأدیب کودکان توسط والدین و سرپرستان قانونی، حضانت و سرپرستی کودکان، ازدواج زودهنگام و اعمال مجازات‌های سالب حیات درباره کودکانی که زیر سن ۱۸ سال مرتکب جرم می‌شوند، اشاره کرد. برای حل چالش‌های یادشده و نظایر آن در حوزه‌های مختلف تقنین، قضا و ... در ایران، بررسی دقیق و مطالعه تطبیقی و عمیق مصلحت کودک در فقه امامیه، حقوق ایران و همانندی آن با تعبیر «منافع عالیہ کودک» در اسناد بین‌الملل، به‌ویژه کنوانسیون حقوق کودک، ضرورت می‌یابد تا از این طریق بتوان راهکارهای مؤثری را در جهت تجدیدنظر در حوزه‌های مختلف مربوط به کودکان در حقوق ایران در رابطه با تأمین مصالح عالی آنان پیشنهاد داد.

اهمیت تحصیل در کودکان

آموزش و تحصیل کودکان و نوجوانان به دلیل موقعیت سنی و امکان روحی و ویژگی‌های منحصر به فردی که در جهات مادی و معنوی برای آنان فراهم می‌باشد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و از دیدگاه اسلام، به عنوان حقی از حقوق آنها بر والدین محسوب می‌گردد که لازم است نسبت به آن توجه خاص داشته باشند.

به توضیحی دیگر، در دیدگاه اسلامی، شروع آموزش و پرورش به زمانی خاص موكول نشده، بلکه فراگیری و آموزش و پرورش از آغاز ولادت کودکان ممکن دانسته شده است؛ همچنان‌که برای آن به لحاظ سنی، نقطه پایانی مشخص نگردیده است و آموختن را در سن یا مرحله خاصی از عمر، متوقف نمی‌سازد.

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله علیه و آله فرموده است: از گهواره تا گور، در پی دانش باشید: «أُطْلَبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (Mohammadian, 2007). روان‌شناسان نیز بر این عقیده‌اند که کودک از آغاز ولادت، از محیط اطراف خویش می‌آموزد و این قابلیت در او هست که بتواند جهان اطراف خود را بشناسد، با اینکه با توجه به ویژگی‌های رشد خود، آموزش ببیند؛ البته در همه کودکان، سن رسمی آموختن یکسان نیست (Mohammadian, 2007). به هر حال، روایات بسیاری دلالت دارد که لازم است والدین و دیگر مربیان در تعلیم و تحصیل کودکان، سعی و جدیت داشته باشند. این روایات را می‌توان به چند دسته تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی که آموزش کودک را حق برای او بر پدر می‌داند، مانند آنکه پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: از حقوقی که فرزند بر پدر دارد، سه چیز است: نام نیک برای او انتخاب کند، خواندن و نوشتن را به او بیاموزد، و چون به سن بلوغ برسد، همسری برایش انتخاب کند. «... وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ ...» (Nuri Tabarsi, 1987). همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: کودک خود را تا سن شش‌سالگی پرورش بده، بعد از شش سال او را به تحصیل خواندن و نوشتن وادار نما. «ثُمَّ أَدَّبُهُ فِي الْكِتَابِ سِتَّ سِنِينَ» (Nuri Tabarsi, 1987).

دسته دوم: روایاتی است که در بیان اجر و پاداش آموزش به کودکان وارد شده است (Nuri Tabarsi, 1987). دسته سوم: روایاتی است که در تعلیم و آموزش علوم خاصی به کودکان تأکید دارد. در بخش‌های قبلی، به بعضی از آن‌ها اشاره شد (Subhi). مانند آنکه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: کودک تا سن هفت‌سالگی به بازی و سرگرمی مشغول است؛ بعد از آن، هفت سال باید او را به آموختن قرآن وادار نمود و در هفت سال سوم، احکام حلال و حرام به او آموزش داده شود (Halabi, 1983).

دسته چهارم: روایاتی است که بیان می‌دارند اگر جوانان و نوجوانان در پی تحصیل علم نباشند، باید آنان را به تحصیل وادار کرد و حتی اگر لازم شد، تنبیه نمود؛ مانند آنکه امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: اگر جوانی از جوانان شیعه را ببیم که به تحصیل علم، به‌ویژه آنچه مربوط به دین است، مشغول نباشد، او را تنبیه خواهم نمود. «لَوْ أُثْبِتُ شَبَابٌ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ فَلَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ» (Majlisi, 1983).

دسته پنجم: روایاتی است که موقعیت کودکی را برای آموزش و تحصیل ممتاز می‌شناسد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: قلب کودک همانند زمین آماده کشت است، هر بذری در آن افکنده شود، می‌پذیرد (Subhi). همچنین فرموده است: در کودکی به تحصیل علوم بپردازید تا در بزرگی به‌واسطه آن، سیادت و آقایی نمایید. «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ صِغَارًا تُسَوِّدُوا بِهِ كِبَارًا» (Majlisi, 1983). در حدیث دیگری آمده است: حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام روزی فرزندان خود و فرزندان برادر خود را دعوت کرد و به آنان فرمود: همه شما کودکان اجتماع امروز هستید و امید است بزرگان اجتماع فردا باشید؛ هم‌اکنون دانش بیاموزید و در کسب علم کوشش کنید و هرکدام که حافظه قوی ندارید و نمی‌توانید در مجلس درس مطالب استاد را ضبط کنید، آن‌ها را بنویسید و نوشته‌ها را در منزل نگاهداری نمایید تا در موقع لزوم مراجعه کنید.

«إِنَّكُمْ صِغَارٌ قَوْمٌ وَ يَوْشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ قَوْمٍ آخَرِينَ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ يَسْتَطِيعَ مِنْكُمْ أَنْ يَحْفَظَهُ فَلْيَكْتُبْهُ وَ لِيَضَعَهُ فِي بَيْتِهِ» (Majlisi, 1983). در این حدیث، امام مجتبی علیه‌السلام برای اینکه عشق به تحصیل را در فرزندان و برادرزادگان خود ایجاد نماید و آنان را با دلگرمی و نشاط به کسب علم وادار کند، از سرمایه فطری حب ذات و ترقی‌خواهی آنان استفاده نموده و بدون توسل به زور و مجازات، به آن‌ها فهمانید که درس خواندن امروز، راه وصول به عزت و بزرگی فرداست. همین مفهوم، از روایت قبل که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شد نیز استفاده می‌شود. روشی که در این حدیث به کار رفته، در جهان امروز بهترین و ارزنده‌ترین شیوه در برنامه‌های تعلیم و تربیت است. هر خانواده‌ای که بتواند فرزندان خود را با این روش به تحصیل علم وادار و از اول آنان را به ترقی و تعالی امیدوار کند، دیگر کودکان با عشق و علاقه از پی دانش می‌روند و برای درس خواندن به تهدید و مجازات احتیاج ندارند.

آموزش کودکان نسبت به آداب ضروری

آموزش نظافت

اسلام برای رعایت نظافت و بهداشت، اهمیتی فوق‌العاده قائل است. پیامبر اعظم صلی‌الله علیه و آله فرموده است: هرچه می‌توانید در رعایت پاکیزگی بکوشید؛ زیرا خداوند اسلام را بر پاکی و نظافت بنیان نهاده است و آن‌ها که پاکیزه‌اند وارد بهشت می‌شوند. «تَنْظِفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ،

فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - بُنِيَ الْإِسْلَامَ عَلَى النَّظَافَةِ وَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلُّ نَظِيفٍ (Nuri Tabarsi, 1987). آن حضرت یکی از حقوق کودکان را رعایت پاکیزگی در مورد آنان و پرورش و تمرین به انجام آن می‌داند. «حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ ... وَ يُطَهَّرُهُ ...» (Halabi, 1983). در روایت دیگری، امام رضا علیه‌السلام از قول آن حضرت نقل می‌کند که فرموده است: کودکان خود را از بوی بد و چربی، پاکیزه نگه‌دارید (Saduq, 1995a).

از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که پیامبر عالی‌قدر اسلام صلی‌الله علیه و آله علاوه بر اینکه به رعایت نظافت دستور می‌داد، به آراستگی ظاهر بدن نیز اهتمام داشت. امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: کودکی به محضر ایشان آوردند تا در حقش دعا کند، در حالی که موهای اطراف سرش را کوتاه کرده بودند و مقدار مختصری وسط سر باقی مانده بود (منظره بدی ایجاد شده بود). آن حضرت از دعا برای آن کودک امتناع ورزید و دستور فرمود با چیدن موهای باقی‌مانده، ظاهر کودک آراسته گردد؛ آنگاه دعا خواندند (Halabi, 1983). قریب به این مضمون از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز روایت شده است (Halabi, 1983).

از مجموع این احادیث استفاده می‌شود که سزاوار است والدین به پاکیزگی و آراستگی کودکان توجه کامل داشته باشند و آن‌ها را به رعایت نظافت نسبت به خود و دیگران، عادت دهند.

آموزش غذا خوردن

اولین غریزه‌ای که در وجود کودک بروز می‌کند، میل به غذا و طعام است. برای استفاده از آب و غذا، در کتب اخلاقی (Mohammadian, 2007) و فقهی (Najafi)، آداب و شرایطی ذکر نموده‌اند؛ مثل غذا خوردن با دست راست، گفتن «بسم‌الله» برای هر لقمه، دست نزدن به غذایی که مربوط به دیگران است، نخوردن غذا با سرعت، جویدن غذا به‌طور کامل، منع از پرخوری و ...

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: در هنگام خوردن طعام، بسم‌الله بگویید (Halabi, 1983). همچنین پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: هرگاه طعام حاضر شود، چهار هزار ملک در اطراف آن جمع می‌شوند و اگر کسی که می‌خواهد از آن استفاده کند، بسم‌الله بگوید، ملائکه در حق او دعا می‌کنند و از خداوند درخواست می‌نمایند طعام او را مبارک گرداند و شیطان از او دور شود (Halabi, 1983).

در روایت دیگری، آن حضرت می‌فرماید: اگر مردی، خانواده و فرزندان خود را بر سر سفره برای خوردن طعام جمع کند، خودش در ابتدا بسم‌الله بگوید و دستور دهد آن‌ها هم چنین کنند و در آخر غذا، حمد و ثنای الهی گویند تا سفره برچیده شود، خداوند آن‌ها را می‌آمزد (Halabi, 1983).

همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: آیا دوست داری در غذا خوردن آدابی به تو بیاموزم که اگر رعایت کنی، بی‌نیاز از پزشک و دارو شوی؟ جواب داد: آری یا امیرالمؤمنین. فرمودند:

تا گرسنه نشده‌ای، بر سر سفره غذا ننشین.

- هنوز به غذا میل داری، دست از غذا خوردن بکش.

- جویدن غذا را کامل کن.

- قبل از خوابیدن، قضای حاجت نما.

«قَالَ: لَا تَجْلِسَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ، وَلَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ، وَ جَوَدِ الْمَضْغَ، وَ إِذَا نِمْتَ فَأَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ» (Saduq, 1995b).

آموزش با تشویق

یکی از تمایلات فطری انسان که از دوران کودکی آشکار می‌شود و تا پایان عمر باقی است، میل به ستایش و تحسین دیگران است. هر کودک و بزرگسالی انتظار دارد در مقابل موفقیتی که به دست می‌آورد، مورد تحسین و تمجید قرار گیرد و از این کار بسیار مسرور و خشنود می‌گردد. در سایه تشویق و تحسین، استعدادهای درونی افراد به فعلیت می‌رسد و کمالات درونی مردم آشکار می‌گردد؛ گویی تشویق، به افراد نیروی تازه‌ای می‌بخشد و راه تعالی و تکامل را به روی آنان باز می‌کند.

تشویق از مهم‌ترین روش‌های تربیتی است که می‌توان در تربیت کودکان از آن استفاده کرد. یکی از بزرگ‌ترین روان‌شناسان عصر حاضر «دکتر ماگدوگان» می‌گوید: تقریباً تمام اطفال بدون استثنا، بیش از تنبیه و خشونت، به تشویق و برانگیختن حس اعتمادبه‌نفس احتیاج دارند؛ چه بسیاری از اطفال بر اثر فقدان مشوق و محرک، از استعداد خلاق خود بی‌خبر مانده‌اند و فقط یک تذکر کوچک قادر به ظاهر کردن آن گشته است. قسمت عمده‌ای از آشفته‌گی‌های فکری و عصبی اطفال، مولود رفتار خشونت‌باری است که برای سرزنش آن‌ها اعمال گردیده است و این بیماری عصبی اغلب تا آخر عمر هم، دست از سر انسان برنخواهد داشت (Mohammadian, 2007).

نیاز به تشویق، نیازی همیشگی است و این خطاست که برخی تصور کنند چون فرزندان‌شان بزرگ شده‌اند، نیازی به تشویق ندارند، بلکه به‌جز انبیا و اولیا و برگزیدگان الهی، همه افراد در همه مراحل زندگی نیازمند تشویق و تمجیدند (Mohammadian, 2007).

نمونه‌هایی از تشویق در قرآن و احادیث

در تعالیم اسلام، از تشویق برای تربیت استفاده شده است. اولیای دین، مردم را با این روش به انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها، شادمان و دلگرم می‌نمودند. به‌عنوان نمونه:

۱- خداوند مؤمنین را برای استقامت در مقابل دشمن و مبارزه جهت پیروزی، مورد تشویق قرار می‌دهد و می‌فرماید: ای پیامبر، مؤمنان را تحریک و تشویق به جنگ [با دشمن] کن. هرگاه بیست نفر بالاستقامت از شما باشند، بر دویست نفر از دشمن غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند (Tabarsi, 1993).

۲- همچنین می‌فرماید: آن‌ها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌شان در راه خداوند جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آن‌ها به موهبت عظیم رسیده‌اند. پروردگار، آن‌ها را به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغ‌های بهشتی که در آن نعمت‌های جاودانه دارند، بشارت می‌دهد؛ همواره و تا ابد در این باغ‌ها [و در لابه‌لای این نعمت‌ها] خواهند بود؛ زیرا نزد خداوند پاداش عظیم است. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (Tabarsi, 1993).

۳- امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره کارمندان عالی‌رتبه دولت، در ضمن تعالیم خود به مالک‌اشتر، می‌نویسد: با تحسین و حق‌شناسی، خویشان را با مأمورین درستکار خود مرتبط کن. خدمات صادقانه آنان را به زبان بیاور و به‌صراحت قدردانی نما؛ زیرا تحسین و حق‌شناسی، مردان شجاع را در راه نیکوکاری ترغیب می‌کند و مسامحه‌کاران را به خواست خداوند به جنبش و حرکت وامی‌دارد. «وَ أَصِلْ [اواصل] فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تَحَرِّضُ النَّكِلَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (Subhi).

۴- رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله مرد عربی را دید که در نماز خود دعا می‌خواند و مضامین بسیار عالی و پرمعنایی را به پیشگاه الهی عرضه می‌کند. سخنان عمیق و پرمغز آن مرد که حاکی از مراتب معرفت و کمال ایمانش بود، در پیامبر صلی‌الله علیه و آله تأثیر گذاشت. ایشان

شخصی را بر او گمارد و دستور داد، وقتی مرد عرب از نماز فارغ شد، او را به حضورش بیاورد. عرب را به محضر آن حضرت آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله قطعه طلائی را که به او هدیه داده بودند، به وی عطا فرمود، سپس پرسید: از کدام قبیله ای؟ آن مرد نام قبیله خود را گفت. حضرت فرمود: آیا می دانی این طلا را برای چه به شما بخشیدم؟ عرض کرد: به اعتبار قرابت بین من و شما. حضرت فرمود: برای قرابت حق است، ولی این طلا را از آن جهت به تو بخشیدم که در پیشگاه الهی او را به نیک و شایستگی ثنا گفتی. «إِنَّ لِلرَّحِمِ حَقًّا وَلَكِنْ وَهَبْتُ لَكَ الذَّهَبَ لِحُسْنِ ثَنَائِكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (Mohammadian, 2007).

۵- امام مجتبی علیه السلام، در حالی که هفت ساله بود، در مجلس جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور می یافت و هرگاه کلمات وحی که توسط جبرئیل بر آن حضرت خوانده می شد، می شنید، آن ها را حفظ می کرد و در منزل برای مادرش بیان می کرد. زمانی که پدرش به منزل می آمد، متوجه می شد آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، حضرت زهرا علیها السلام بدان آگاهی دارد. علت را جویا شد. حضرت زهرا علیها السلام جواب داد: فرزندان امام مجتبی از جدش شنیده و آن ها را برای من بازگو می نماید.

روزی آن حضرت، هنگامی که امام مجتبی علیه السلام وحی را شنیده و قصد داشت برای مادرش بیان کند، در منزل مخفی شد. امام مجتبی علیه السلام نتوانست کلمات وحی را بیان کند. مادرش تعجب کرد. امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت: تعجب نکن مادر، انسان بزرگی کلام من را می شنود، بدان جهت نمی توانم بیان نمایم. در این هنگام، امیرالمؤمنین علیه السلام از جایی که مخفی شده بود، خارج شد و فرزند خود را بوسید و به دلیل فهم بالای وی، او را مورد تشویق قرار داد (Majlisi, 1983).

۶- راوی نقل می کند: ابوحنیفه (امام مذهب حنفی از اهل سنت) بر امام صادق علیه السلام وارد شد و به ایشان عرض کرد: فرزندان موسی - که در آن زمان کودک بود - را در حال نماز مشاهده کردم. مردم از جلو او عبور می کردند و آن ها را نهی نمی نمود. امام صادق علیه السلام دستور فرمود، فرزندش را آوردند و گفته ابوحنیفه را به وی منتقل نمود. ایشان جواب داد: ای پدر، این چنین است؛ زیرا آنکه من برای او نماز می خوانم، از مردم به من نزدیک تر است. مگر نه این است که خداوند می فرماید: ما از رگ گردن او (انسان) به او نزدیک تریم، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». امام صادق علیه السلام کودک خود را به سینه چسبانید و مورد ملامت و تشویق قرار داد و فرمود: پسر، پدر و مادرم فدای تو باد، ای کسی که اسرار الهی در تو به ودیعه گذاشته شده است. «فَضَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُسْتَوْدَعَ الْأَسْرَارِ» (Nuri Tabarsi, 1987).

فواید تشویق

تشویق عامل تقویت روحی کودک به سوی کمال می باشد و می تواند با اعتماد به نفس، کارهای خوب و مورد علاقه خود را دنبال کند.

استعدادهای درونی کودک را رشد و به شکوفایی سوق می دهد و زمینه یأس و نومیدی و بدبینی را از بین می برد.

کودک در پرتو تشویق می آموزد چگونه مشکلات و سختی ها را بر خود هموار سازد تا به هدف مطلوب برسد.

تشویق سبب می شود کودکان با نظری خوب و خوش بینانه، به پدر و مادر و دیگر اطرافیان بنگرند و آن ها را دوست و همدم و یار صمیمی خود تلقی کنند. این ویژگی به نوبه خود، ثمرات بسیاری را در بر خواهد داشت.

گاه یک تشویق مناسب و حکیمانه، ممکن است مسیر زندگی کودکی را عوض کند و او را از بدی و انحرافات نجات بخشد.

تشویق کودک برای انجام فعالیت‌های مثبت، باعث انگیزش و تحرک در دیگران خواهد شد و فضای رقابتی خوبی در بین آن‌ها ایجاد خواهد نمود؛ بدان جهت، بهتر است در حضور دیگران انجام پذیرد تا موجب تحرک سازنده و پویایی آن‌ها شود (Ansari & Colleagues, 2007; Mohammadian, 2004).

آداب تشویق

لازم است مربی کودک، کردار پسندیده او را مورد تشویق قرار دهد، نه شخصیت او را؛ زیرا تشویق شخص، چه بسا موجب عجب و خودخواهی گردد. افزون بر این، تشویق شخص اثری نسبت به دیگر کودکان ندارد، برخلاف تشویق نسبت به کردار و عمل که موجب رغبت دیگران می‌شود؛ خداوند خلق نیکوی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله را مورد تشویق قرار داده و می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (Tabarsi, 1993).

تشویق باید به اندازه لازم صورت پذیرد. افراط و مبالغه در آن، اثر آن را از بین می‌برد. در مقام تشویق، نباید کودک با دیگر کودکانی که مستحق تشویق نیستند، مقایسه شود. این روش، تحقیر کودکی را که با او مقایسه شده، در پی خواهد داشت.

اگر تشویق با انجام عملی صورت پذیرفته، باید آنچه وعده داده شده، عملی گردد؛ زیرا خلف وعده موجب سلب اعتماد کودک از مربی خواهد شد.

آموزش با بیان قصه

از جمله روش‌های تربیتی که ریشه در فطرت انسان دارد و مورد علاقه شدید اطفال نیز می‌باشد، تربیت با استفاده از قصه‌های آموزنده است. مربی می‌تواند مطالب عالی و رفتار و کردار پسندیده و آنچه به مصلحت کودک و در جهت سعادت مادی و معنوی اوست، در قالب قصه و به صورت ساده و قابل فهم به او بیاموزد؛ به‌ویژه در عصر حاضر که با استفاده از وسایل سمعی و بصری و با زبان هنر در قالب فیلم و نمایشنامه و ...، قصه‌های آموزنده گذشتگان می‌تواند در جهت تربیتی، تأثیرات شگرف در پی داشته باشد.

در قرآن کریم که بهترین برنامه تربیتی است، برای ساختن انسان و در جهت تکامل وی، از این روش استفاده شده، به گونه‌ای که حدود یک‌سوم از آیات قرآن را قصه‌های انبیای عظام مانند نوح، ابراهیم، یوسف، آدم و ... تشکیل می‌دهد. و در خلال قصه، کودک از آنچه سبب گمراهی و هلاکت اقوام گذشته گردیده، مطلع می‌شود و از آن دوری می‌جوید و به آنچه موجب فلاح و رستگاری بعضی دیگر شده نیز آگاهی پیدا می‌کند و سعی می‌کند در خود ایجاد نماید.

آموزش با ایجاد مسابقه بین کودکان

یکی دیگر از روش‌های تربیتی، ایجاد مسابقه‌های مفید و سازنده در بین کودکان است. این روش موجب تحریک و ترغیب کودک به سوی فعل نیکی که مورد نظر مربی است، می‌باشد. در تاریخ آمده است امام حسن و امام حسین علیهما السلام که در آن زمان کودک بودند، خط نوشتند و هر کدام مدعی بود خط او از دیگری زیباتر است. به نزد مادرشان رفتند تا قضاوت کند که خط کدام یک زیباتر است. آن حضرت نخواست یکی از آن‌ها آزرده‌خاطر شود، پیشنهاد نمود به نزد پدرشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بروند. آن جناب نیز مانند مادرشان، آن‌ها را به سوی جدشان فرستاد. پیامبر صلی‌الله علیه و آله فرمود: من در این باره قضاوتی ندارم تا از جبرئیل سؤال کنم ... بالاخره در آخر، قضاوت به مادرشان واگذار شد و ایشان فرمود: من یک گردنبند دارم از جواهرات با دانه‌های معین و فرد. بند آن را پاره می‌کنم، هریک از شما تعداد

بیشتری از دانه‌های آن را جمع‌آوری نمود، خطش زیباتر است. در این هنگام، جبرئیل از طرف خداوند مأموریت یافت دانه‌های گردنبند را زوج قرار دهد تا هرکدام به اندازه دیگری جمع‌آوری نماید و در نتیجه، هیچ‌کدام آزرده‌خاطر نشوند (Majlisi, 1983).

قواعد فقهی تربیتی

قواعد فقه تربیتی را می‌توان بر اساس دایره شمول یا مستندات، تقسیم‌بندی کرد. بر اساس دایره شمول می‌توان به قواعد مشترک (در همه ابواب فقهی و تربیتی کاربرد دارند، مثل قاعده حفظ نظام)، قواعد خاص فقه تربیتی (شامل تعلیم و تربیت)، قواعد خاص حوزه تعلیم، و قواعد خاص حوزه تربیت اشاره کرد. بر اساس مستندات نیز می‌توان به قواعد مأثور (که مستقیماً از الفاظ ادله گرفته شده‌اند) و قواعد اصطیادی (که از مجموع ادله استنباط شده‌اند) تقسیم نمود.

اشاره: فقه تربیت که گاهی با نام فقه تعلیم و تربیت شناخته می‌شود و گاه با فقه اخلاق خلط می‌شود، باب فقهی نوپدیدي در میان ابواب فقه معاصر است. یکی از الزامات هر باب فقهی، وجود قواعد فقهی کافی برای آن است تا بتواند عملیات استنباط و کشف حکم شرعی را منضبط کرده و مطالب غیرروشمند و غیردانشی را از آن باب براند. حجت‌الاسلام والمسلمین محمدجواد احمدخانی، استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، در این یادداشت اختصاصی برای فقه معاصر، به توضیح این قواعد و ذکر چند قاعده اختصاصی برای فقه تربیت می‌پردازد.

پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام اسلامی، رسالت حوزه‌های علمیه را در تأمین پشتوانه نظری برای فرایندهای تصمیم‌گیری و اجرا در جامعه دوجندان ساخته است. در کنار مجامع علمی دیگر، حوزه‌های علمیه نقشی فعال و ضروری در این راستا دارند. این ضرورت از آنجا ناشی می‌شود که تحولات شگرف در دانش بشری، پیشرفت در علوم و فناوری‌های جدید و تطورات زندگی انسان معاصر، مسائل نوینی را پدید آورده که پاسخگویی به آن‌ها بدون رویکرد اسلامی و توسعه مرزهای علوم اسلامی میسر نیست. همچنین، نظام اسلامی فرصتی برای جامعه دینی فراهم آورده تا به اهداف متعالی خود دست یابد که این امر، سرعت‌بخشیدن به فعالیت‌های علمی حوزوی برای توانمندسازی نظام اسلامی را ایجاب می‌کند.

یکی از حوزه‌هایی که نظام اسلامی و جامعه معاصر، نیازمند تولید مبانی علمی اسلامی در آن هستند، حوزه تعلیم و تربیت است. در این زمینه، فقه مضاف، به‌ویژه فقه تربیتی، به‌عنوان پاسخی به مباحث نو و مطالبات روزافزون جامعه دینی مطرح می‌شود. فقه تربیتی عهده‌دار ترسیم آیین بندگی و وظیفه مکلفان در قبال فرایند تربیت و هدایت انسان‌هاست.

قواعد فقهیه همواره مورد توجه فقیهان بوده و در جای‌جای استدلال‌های فقهی به آن‌ها استناد شده است. این قواعد قضایی کلی هستند که موضوعات مطرح‌شده در ذیل آن‌ها قابل انطباق بر آن قواعد و استخراج حکم فقهی‌شان هستند. قواعد فقهیه، برخلاف قواعد اصولی که واسطه در استنباط حکم شرعی هستند، خود حکم شرعی کلی محسوب می‌شوند که بر مصادیق خود منطبق می‌گردند. نقش قواعد فقهیه در فقه مضاف، به‌ویژه فقه تربیتی، بسیار پررنگ‌تر است. از آنجایی که در موضوعات جدید و مستحدثه مربوط به حوزه تربیت، یافتن ادله صریح در کتاب و سنت دشوار است، رجوع به قواعد عام فقهی یا قواعد خاص آن حوزه، راهگشای فقیه برای انطباق مصادیق جدید و استخراج احکام فقهی آن‌هاست. قواعد فقه تربیتی مجموعه‌ای از قواعد عام دارد که علاوه بر ترسیم وظایف اشخاص حقیقی، در دیگر حوزه‌ها نیز کاربرد داشته و می‌توانند وظایف اشخاص حقوقی را ترسیم کنند؛ یعنی کاربرد حقیقی و حقوقی دارند. این قابلیت کاربرد حقوقی، قواعد فقه تربیتی را مستقیماً در فرایند نظام‌سازی و قانون‌گذاری در حوزه تعلیم و تربیت دخیل می‌کند. این «قواعد فقهی» صرفاً سازه‌های نظری انتزاعی نیستند، بلکه به‌مثابه احکام کلی شرعی تلقی می‌شوند که بر موارد خاص متعدد و چالش‌های نوظهور در عرصه تعلیم و تربیت قابل انطباق هستند.

سودمندی آن‌ها به‌ویژه در مواجهه با مسائل تربیتی جدیدی که ممکن است نصوص دینی صریح و خاصی برای آن‌ها محدود باشد، آشکارتر است. این یادداشت به بررسی مفهوم، طبقه‌بندی‌ها و نمونه‌های محوری این قواعد، آن‌گونه که در مباحث علمی بنیادین مطرح شده، خواهد پرداخت.

بنابراین، قواعد فقه تربیتی به‌عنوان بخشی از فقه مضاف، ابزاری کلیدی برای استخراج احکام مسائل مستحدثه تربیتی و تولید مبانی فقهی برای علوم انسانی - اسلامی هستند. آن‌ها با داشتن قابلیت کاربرد حقوقی، نقش مهمی در تأمین مبانی نظری و توانمندسازی نظام اسلامی در حوزه حیاتی تعلیم و تربیت ایفا می‌کنند. اگرچه برخی قواعد در متون فقهی به‌صورت پراکنده وجود داشته‌اند، اما جمع‌آوری و بررسی روشمند آن‌ها با رویکرد تربیتی، تلاشی جدید برای برطرف کردن نیازمندی‌های معرفتی انسان معاصر از منظر فقهی است.

قواعد فقه تربیتی را می‌توان بر اساس دایره شمول یا مستندات، تقسیم‌بندی کرد. بر اساس دایره شمول می‌توان به قواعد مشترک (در همه ابواب فقهی و تربیتی کاربرد دارند، مثل قاعده حفظ نظام)، قواعد خاص فقه تربیتی (شامل تعلیم و تربیت)، قواعد خاص حوزه تعلیم، و قواعد خاص حوزه تربیت اشاره کرد. بر اساس مستندات نیز می‌توان به قواعد مأثور (که مستقیماً از الفاظ ادله گرفته شده‌اند) و قواعد اصطیادی (که از مجموع ادله استنباط شده‌اند) تقسیم نمود. در ادامه، به بررسی اجمالی چند قاعده مهم در فقه تربیتی بر اساس منابع می‌پردازیم:

قاعده صیانت یا وقایه

یکی از قواعد پر دامنه در فقه تربیتی، به‌ویژه در موضوع تربیت فرزندان، قاعده صیانت یا وقایه است. این قاعده به معنای حفظ و نگهداری چیزی از آنچه موجب ضرر و زیان می‌شود، است. مفهوم وقایه در اینجا یک معنای عام دارد و شامل هر نوع اقدام تربیتی، چه پیشگیرانه، چه درمانی و چه استمراری می‌شود. این قاعده در تربیت خانواده، به‌ویژه در موضوع تربیت فرزند، نقشی محوری ایفا می‌کند و بسیاری از احکام فقهی در این حوزه به آن بازمی‌گردد.

ادله این قاعده شامل ادله عقلی و نقلی است. عقل به‌طور مستقل درک می‌کند که فراهم کردن زمینه گناه برای دیگران قبیح است و بالعکس، فراهم کردن زمینه اطاعت برای دیگران، کاری پسندیده و مستحسن است. بنابراین، تلاش والدین برای حفظ خانواده از معاصی و فراهم کردن زمینه انجام واجبات، عملی نیکو و مستحسن است؛ هرچند دلیل عقلی به‌تنهایی صرفاً استحباب و استمرار را اثبات می‌کند، نه وجوب الزام‌آور آن را.

ادله نقلی متعددی نیز بر این قاعده دلالت دارند. مهم‌ترین مستند قرآنی، آیه ششم سوره تحریم است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾. خطاب در این آیه عام است و شامل پدر و مادر می‌شود، و مفهوم اهل نیز شامل همسر و فرزندان است. صیغه امر «قوا» ظهور در وجوب دارد و مراد از وقایه، حفظ خود و اهل از آتش جهنم (یعنی گرفتار شدن به معصیت) است. بنابراین، آیه شریفه بر تکلیف الزامی پدر برای حفظ خود، فرزندان و همسر از آتش دوزخ و تکلیف الزامی مادر برای حفظ خود و فرزندان از آتش دوزخ دلالت دارد.

روایات متعددی نیز مؤید این قاعده هستند، از جمله روایتی که مرد را «راعی» (سرپرست و حافظ) بر خانواده‌اش می‌داند و او را مسئول آن‌ها معرفی می‌کند. همچنین روایاتی که مؤمنان را به ارث گذاشتن علم و ادب صالح برای خانواده تشویق می‌کنند تا آن‌ها به بهشت رهنمون شوند؛ در مقابل کسانی که با ادب سوء، خانواده را به جهنم می‌کشاند. رساله حقوق نیز بر مسئولیت پدر در تربیت نیکوی فرزند، به‌ویژه در ادب، راهنمایی به پروردگار و کمک به طاعت او تأکید دارد. این روایت بر لزوم تربیت اجتماعی، اعتقادی و عبادی فرزندان دلالت دارد.

در جمع‌بندی، باتوجه به مجموع ادله، به‌ویژه آیه وقایه و روایات، والدین نسبت به خود و فرزندان خود، و پدر خانواده نسبت به همسر خود، وظیفه الزامی حفظ آن‌ها از آتش جهنم را دارند. یکی از راه‌های اساسی تحقق این وظیفه، تربیت وقایبی است، به‌گونه‌ای که فرزند را در مسیر اطاعت خدا و دوری از معصیت قرار دهد.

قاعده علم نافع

قاعده علم نافع یکی دیگر از قواعد فقه تربیتی است که نسبت آن بیشتر با ابواب تعلیم و تعلم مرتبط است. «نفع» در لغت، به معنای فایده و بهره‌ای است که انسان را به مطلوب می‌رساند. این واژه در قرآن کریم عمدتاً در مقابل ضرر به کار رفته است. در تعریف اصطلاحی، علم نافع همان معنای لغوی را حفظ کرده و تعریف اصطلاحی خاصی برای آن یافت نشده است.

علم نافع از جهات مختلفی قابل تقسیم‌بندی است؛ مانند تقسیم بر اساس ذات علم، غایت علم، مخاطب علم، معلم، و روش تعلیم. نکته مهم در اینجا، نسبی بودن نفع علوم است. نفع یک علم می‌تواند نسبت به افراد مختلف، در زمان‌های مختلف، یا حتی در سطوح مختلف آن علم متفاوت باشد. همچنین، روش تعلیم می‌تواند بر نافع بودن یا نبودن یک علم تأثیر بگذارد؛ یک علم ذاتاً نافع، ممکن است به دلیل روش تدریس نامناسب، مضر واقع شود.

در مقابل علم نافع، علوم غیرنافع (بی‌فایده) و علوم مُضَرّ (ضار) قرار دارند. علم غیرنافع علمی است که نه برای دنیا و نه برای آخرت سودی ندارد، درحالی‌که علم مضر علمی است که به انسان ضرر می‌رساند. تمرکز بحث بیشتر بر علم نافع و غیرنافع است.

ادله رجحان تعلیم و تعلم علم نافع شامل روایات متعددی است. برخی روایات، علم را به دو دسته علم قلب (نافع) و علم لسان (حجت خداوند بر بندگان) تقسیم می‌کنند. روایت دیگری علم را سه چیز می‌شمارد: آیه محکم، فریضه عاده، یا سنت قائمه، و آنچه غیر این سه است را «فضل» (غیرنافع یا بی‌فایده یا دارای استحسان علمی اندک) می‌نامد. این روایات دلالت بر اهمیت و برتری علوم نافع دارند.

ادله دیگری نیز بر رجحان تعلیم و تعلم علم نافع دلالت می‌کنند:

قاعده تعاون بر برّ و تقوا: تعاون در راه نیکی و پرهیزگاری واجب یا مستحب است. از آنجا که تعلیم علم نافع، مصداق اعانه بر نیکی است، رجحان دارد.

لزوم استفاده از فرصت‌ها: عمر انسان محدود است و عقل حکم می‌کند که از فرصت‌های محدود عمر برای کسب بیشترین سود استفاده شود. علم نافع بارزترین مصداق استفاده نیکو از زمان و عدم تضییع عمر است.

فضیلت عامل: روایات متعددی در فضیلت معلم خیر و هدایت‌گر وارد شده‌اند که این فضیلت بر رجحان تعلیم علم نافع دلالت دارد.

از مجموع این ادله، اصل رجحان تعلیم و تعلم علم نافع استفاده می‌شود. این رجحان به معنای استحباب است و نه وجوب، مگر در مواردی که شارع به‌طور خاص تعلم علمی (مانند معارف ضروری دین) را واجب کرده باشد.

در خصوص حکم تعلیم و تعلم علوم غیرنافع، ادله‌ای بر مرجوحیت آن اقامه شده است. مهم‌ترین دلیل عقلی، تضییع عمر و نرسیدن به کمال است که نوعی ضرر محسوب می‌شود. باین‌حال، این دلیل صرفاً مرجوحیت و کراهت را اثبات می‌کند، نه حرمت را. برخی روایات نیز ممکن است بر عدم اشتغال به علم بی‌فایده دلالت کنند. در نهایت، تعلیم و تعلم علوم غیرنافع مرجوح (مکروه) است و به معنای تضییع عمر و صرف وقت در چیزی است که فایده‌ای ندارد. تعلیم و تعلم علم ضار قطعاً حرام است.

باتوجه به نسبی بودن نفع علوم و تعدد آن‌ها، اولویت‌بندی در تعلیم و تعلم ضروری است. سیره معصومین نیز بر رعایت اولویت‌ها، با شروع از قرآن، اعتقادات و احکام، دلالت دارد؛ بنابراین، مراکز آموزشی باید در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، با رعایت اولویت‌بندی بر اساس نفع حداکثری فرد و جامعه (نفع دنیوی و اخروی)، به تعلیم و تعلم علوم نافع بپردازند و از علوم ضار پرهیز کنند.

قاعده تعلیم جاهل

قاعده تعلیم جاهل از قواعد فقه تربیتی است که نسبت به قواعد پیشین (وقایه، علم نافع) اخص محسوب می‌شود و شاید دایره جریان آن محدودتر، مثلاً صرفاً در ابواب تعلیم، باشد. جاهل به معنای فرد ناآگاه و فاقد دانایی است.

در این قاعده دو ادعا مطرح است: (۱) لزوم تعلیم جاهل در احکام الزامی شرعی، و (۲) رجحان تعلیم جاهل در احکام غیرالزامی شرعی.

ادله لزوم تعلیم جاهل در الزامیات شرعی عبارت‌اند از:

دلیل عقل: عقل رجحان کمک به انجام مقدمات اطاعت را درک می‌کند، اما این درک مستقلاً به حد الزام تعلیم جاهل نمی‌رسد.

آیه نفر (توبه: ۱۲۲): این آیه گروهی از مؤمنان را مأمور می‌کند تا در دین تفقه (دانایی عمیق) پیدا کنند و قوم خود را انداز (هشدار و آگاه‌سازی) دهند. انداز بدون تعلیم محقق نمی‌شود، لذا آیه بر وجوب انداز فقیهان دلالت دارد که مستلزم تعلیم است. البته این وجوب تعلیم محدود به واجبات شرعی است، نه مستحبات و مکروهات یا علوم غیردینی. این وجوب، وجوب کفایی است.

آیه سؤال از اهل ذکر (نحل: ۴۳ و انبیاء: ۷): این آیه مؤمنان را به پرسش از اهل ذکر (صاحبان علم و آگاهی) در صورت ندانستن امر واجب راهنمایی می‌کند. در مواردی که تعلم علمی طبق شرع واجب شده است، ملازمه عقلی بین وجوب سؤال و وجوب پاسخ (تعلیم) وجود دارد. آیه حرمت کتمان علم: آیاتی که کتمان علم را بر عالم حرام می‌دانند و روایات ذیل آن‌ها که بر لزوم تبیین تأکید دارند.

از مجموع این ادله، نتیجه گرفته می‌شود که تعلیم احکام مبتلا به (واجبات شرعی که فرد جاهل با آن‌ها سروکار دارد) برای کسی که عالم است، واجب کفایی است، به شرطی که جاهل ظرفیت یادگیری داشته باشد و در معرض فوت آن احکام باشد.

در خصوص رجحان تعلیم جاهل در احکام غیرالزامی (مستحبات و مکروهات)، ادله پیشین چنین حکمی را مستقلاً اثبات نمی‌کنند؛ اما برخی روایات به‌طور کلی بر مذمت عدم اشتغال به علمی که جهل آن به انسان ضرر نمی‌رساند، یا برقرار گرفتن گوش متقین بر علم نافع، یا ادعیه‌ای که از علم غیرنافع پناه می‌برند، دلالت دارند که می‌توانند مؤید رجحان (استحباب) تعلیم علوم غیرالزامی باشند، هرچند اثبات الزام از آن‌ها دشوار است.

قواعد فقهی مرتبط با تعلیم و تربیت، چارچوبی استوار برای توسعه فلسفه‌ها و رویه‌های تربیتی که عمیقاً در یک جهان‌بینی دینی - اخلاقی ریشه دارند، ارائه می‌دهند. این قواعد سازوکارهایی برای اولویت‌بندی محتوای آموزشی، تعریف مسئولیت‌های اخلاقی مربیان و متربیان، و مواجهه با چالش‌های معاصر به شیوه‌ای سازگار با ارزش‌های بنیادین فراهم می‌کنند. این اصول نه تنها بر رشد شناختی، بلکه بر سلامت اخلاقی، معنوی و اجتماعی افراد و جامعه تأکید می‌ورزند. کاوش بیشتر و کاربرست نظام‌مند این قواعد برای ساختن مدل‌های جامع و منسجم تعلیم و تربیت دین‌بنیان که بتوانند به‌طور مؤثر پیچیدگی‌های جهان مدرن را راهبری کنند و در عین حال به الزامات اخلاقی بنیادین وفادار بمانند، حیاتی است. تدوین و پالایش مستمر این «قواعد»، نشان‌دهنده یک تلاش فکری ضروری برای اندیشمندان در هر دو حوزه فقه و تعلیم و تربیت است.

آموزش کودکان در قانون اساسی و دیگر قوانین

اصل سی‌ام قانون جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به‌طور رایگان گسترش دهد». تحقق هدفی که در اصل مزبور پیش‌بینی شده، توسط نهاد آموزش و پرورش صورت می‌گیرد و اهداف آن به‌طور کلی عبارت‌اند از:

رشد فضای اخلاقی و تزکیه دانش‌آموزان بر پایه تعلیم عالیه اسلام.

تبیین ارزش‌های اسلامی و پرورش دانش‌آموزان بر اساس آن‌ها.

ایجاد زمینه‌های لازم برای حفظ و تداوم استقلال فرهنگی، اقتصادی و سیاسی از طریق آشنا ساختن دانش‌آموزان با علوم و فنون و صنایع و حرف‌مورد نیاز جامعه بر اساس اولویت‌های موجود در کشور.

شناخت، شکوفا کردن و پرورش استعدادهای دانش‌آموزان و تقویت روح بررسی، تتبع، ابتکار و خلاقیت در تمام زمینه‌های فنی، فرهنگی و علوم اسلامی با تأکید بر نفی روحیه مدرک‌گرایی.

همچنین برای تأکید بر هدف آموزش‌های عمومی که در جهت شکوفایی خلاقیت‌ها می‌باشد، مقرر شده است: «برخورداری از آموزش‌های عمومی برای کلیه دانش‌آموزان کشور باید به‌گونه‌ای باشد که بر حسب استعداد و جنس بتوانند از تعلیمات مناسب جهت شکوفایی خلاقیت‌ها بهره‌مند شوند».

همچنین در قوانین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، گسترش کمی و ارتقای کیفی فرهنگ عمومی، تعلیم و تربیت و علوم و فنون در جامعه با توجه خاصی به نسل جوان، ایجاد امکانات آموزشی لازم برای تمامی کودکان لازم‌التعلیم، اولویت دادن به ریشه‌کنی بی‌سوادی و ... از اهم اهداف دولت می‌باشد.

تربیت کودک در اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق کودک

اصل دوم اعلامیه جهانی حقوق کودک مقرر می‌دارد: «کودک باید از حمایت ویژه برخوردار شود و امکانات و وسایل ضروری جهت پرورش بدنی، فکری، اخلاقی و اجتماعی وی به نحوی که سالم و طبیعی و در محیطی آزاد و محترم، توسط قانون یا مرجع ذی‌ربط در اختیار وی قرار گیرد. در وضع قوانینی بدین منظور، منافع کودکان باید بالاترین اولویت را داشته باشد».

و در اصل چهار اعلامیه مزبور آمده است: «کودک باید از امنیت اجتماعی بهره‌مند گردد، در محیطی سالم پرورش یابد و بدین منظور کودکان و مادران باید از مراقبت و حمایت خاص - که شامل توجه کافی پیش و بعد از تولد می‌شود - بهره‌مند شوند. کودک باید امکان برخورداری از تغذیه، مسکن، تفریحات و خدمات پزشکی مناسب را داشته باشد».

همچنین در موادی از کنوانسیون حقوق کودک به این مسئله اشاره شده، از جمله ماده ۱۸ آن آمده است: «دولت‌های عضو، حداکثر تلاش خود را به کار خواهند بست تا رسمیت این اصل تضمین گردد که هر دو والدین در پرورش و رشد کودک مسئولیت مشترک دارند. والدین و یا بر حسب مورد سرپرستان قانونی، مسئولیت اصلی پرورش و رشد کودک را بر عهده دارند و نگرانی اساسی آنان حفظ بیشترین منافع کودک است».

مقایسه تعالیم اسلام با اعلامیه جهانی و کنوانسیون در تربیت کودک

حامیان بین‌المللی کودک بعد از قرن‌ها به این فکر افتادند که باید در جهت رشد صحیح و تکامل کودکان چاره‌اندیشی شود و نتیجه تلاش و کوشش آن، تصویب مواد ذکرشده می‌باشد که چکیده عمده آن چنین است: «باید مصالح کودک بیش از هر چیز دیگر مورد نظر قرار گیرد». این جمله بسیار پرمغز است. در این جمله، تنها اصلی که مورد توجه قرار گرفته، مصالح عالی کودک است؛ در برابر مصالح کودک، همه چیز بی‌مصلحت می‌شود. تأمین مصالح کودکان یعنی تأمین زندگی، اخلاق و ایمان، عمران و آبادی، علم و صنعت و تمدن، دموکراسی و آزادی، پیشرفت و ترقی، سرافرازی و ...؛ زیرا کودکان هستند که اگر در محیط سالم رشد کنند و تحت تربیت صحیح قرار گیرند و از نظر قوانین و تأمین وسایل، به‌دقت مورد توجه باشند، جامعه‌ای سالم و مترقی و پیشرو و سرافراز را خواهند داشت. دقت بیشتر در آنچه ذکر شد، نشانگر این است که باید همه چیز و همه‌کس در راه پی‌ریزی اساس خوشبختی کودکان به کار بیفتند. پدر و مادر، معلم، جراید، دستگاه‌های تبلیغاتی، قانون‌گذار، زمامدار، همه و همه مصلحتشان پایین‌تر از مصالح کودکان است (Mohammadian, 2007).

خلاصه اینکه موارد ذکرشده در اعلامیه جهانی حقوق کودک و کنوانسیون مزبور، مترقی و متکامل است و اگر به‌درستی بدان عمل گردد، گام‌های مؤثر در جهت تربیت، رشد و پویایی کودکان برداشته خواهد شد، ولی بسیاری از دولت‌ها و چه‌بسا برخی از افرادی که این مواد را تصویب کردند، خود بدان عمل ننمودند.

این در حالی است که پیشوایان اسلام، قرن‌ها پیش به این امر توجه داشته و انجام آن را به مسلمانان سفارش نموده‌اند و در سیره عملی خود به آن عمل نموده‌اند.

علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام که هم از لحاظ قدرت ظاهری و هم از جهت فضیلت و دانش و معنویت، بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله شخص اول دنیای اسلام شمرده می‌شود و آن حضرت او را به امر خداوند متعال برای رهبری جامعه مسلمین برگزیده است، در برابر چند کودک یتیم، زانو می‌زند و خود لقمه بر دهانشان می‌نهد و از آن‌ها خواهش می‌کند که او را به لطف و صفای خود ببخشایند و از اینکه موقعیت طوری پیش آمده که از حال آنان غفلت شده است، او را عفو کنند و در پیشگاه الهی او را به محاکمه نکشانند (Majlisi, 1983).

و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه و آله خود به کودکان سلام می‌کرد و آن‌ها را مورد احترام قرار می‌داد و از اینکه در مورد ایشان رعایت مساوات نشود، به‌سختی ناراحت می‌شد. روزی شخصی در حضور آن حضرت یکی از فرزندان خود را بوسید و دیگری را نبوسید. حضرت فرمود: چرا نسبت به آنان به مساوات رفتار نکردی؟ «فَهَلَّا سَاوَيْتَ بَيْنَهُمَا؟» (Tabarsi, 1993). و نیز فرمود: پنج چیز را تا زنده‌ام ترک نمی‌کنم ... و سلام کردن بر اطفال، تا بعد از من، این روش در میان مردم معمول گردد (Nuri Tabarsi, 1987). و گاه می‌شد برخی از افراد طفل شیرخواره خود را خدمت او می‌بردند تا درباره‌اش دعا کند یا او را نام‌گذاری کند. طفل را به منظور احترام و تجلیل از کسانش، در آغوش می‌گرفت و مورد محبت قرار می‌داد. گاهی هم اتفاق می‌افتاد که طفل در دامن پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه و آله ادرار می‌کرد و صدای اعتراض اطرافیان بلند می‌شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله آنان را از اینکه با بچه درشتی و تندخویی کنند، منع می‌کرد و بچه را آزاد می‌گذاشت تا ادرارش تمام کند؛ آنگاه درباره طفل دعا می‌کرد یا اینکه نامی برای او انتخاب می‌نمود. کسان طفل در نهایت شادی، او را از پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌گرفتند، بدون اینکه احساس کنند رهبر عالی‌قدر اسلام از اینکه طفل او را آلوده کرده است، ناراحت شده باشد، و همین که آن‌ها می‌رفتند، لباس خود را شست‌وشو می‌داد (Tabarsi, 1993).

زندگی رهبر عالی‌قدر اسلام و ائمه پر است از این‌گونه برخوردهای عملی که در جهت تربیت کودکان و نقش مؤثر آن‌ها تفسیر و تبیین می‌گردد و با دقت در آن‌ها، روشن می‌گردد بشر هر اندازه در مسائل حقوقی و تربیتی پیشرفت کند، سخنی فراتر و بالاتر از اسلام نخواهد گفت و روشی متکامل‌تر از برنامه عملی اولیای دین نمی‌تواند به دیگران عرضه کند.

آموزش کودک در اعلامیه جهانی و پیمان‌نامه حقوق کودک

هرچند از گذشته‌های دور در قوانین موضوعه بشری، آموزش و تعلیم کودکان مورد توجه بوده و مسئولین نسبت به آن اهتمام داشتند، ولی در قرن‌های اخیر، به‌ویژه در قرن حاضر، نسبت به این مسئله حساسیت بیشتری نشان داده شده و طرفداران حقوق کودک به‌طور جدی از حق آموزش و تحصیل رایگان کودکان حمایت کردند. این حمایت با تصویب اصولی از اعلامیه جهانی حقوق کودک مصوب ۱۹۵۹ میلادی و موادی از کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ میلادی به اوج خود رسیده که به آن اشاره می‌کنیم:

اصل هفتم اعلامیه جهانی حقوق کودک چنین مقرر می‌دارد: «کودک باید از آموزش رایگان و اجباری، حداقل در مدارج ابتدایی بهره‌مند شود. کودک باید از آموزشی بهره‌مند شود که در جهت پیشبرد و ازدیاد فرهنگ عمومی او باشد و چنان سازنده باشد که در شرایط مساوی بتواند استعداد، قضاوت فردی، درک مسئولیت اخلاقی و اجتماعی خود را پرورش دهد و فردی مفید برای جامعه شود. در امر آموزش و رهبری کودک، مصالح کودک باید راهنمای مسئولین امر باشد. چنین مسئولیتی در درجه اول به عهده والدین است».

همچنین ماده ۲۸ کنوانسیون در این باره می‌گوید: «کشورهای عضو، حق کودک را برای برخورداری از آموزش و پرورش به رسمیت می‌شناسند و برای دستیابی تدریجی به این حق و بر اساس ایجاد فرصت‌های مساوی، اقدامات زیر معمول خواهند شد:

الف) اجباری و رایگان کردن تحصیل ابتدایی برای همگان.

ب) تشویق ایجاد و گسترش انواع مختلف آموزش متوسطه، از جمله آموزش حرفه‌ای، در دسترس قرار دادن این‌گونه آموزش‌ها برای تمام کودکان و اتخاذ اقدامات لازم از قبیل ارائه آموزش و پرورش رایگان و دادن کمک‌های مالی در صورت نیاز.

ج) در دسترس قرار دادن آموزش عالی برای همگان بر اساس توانایی‌ها و از هر طریق مناسب و ...».

چنان‌که ملاحظه می‌شود، نویسندگان اعلامیه و کنوانسیون حقوق کودک، هدف از آموزش کودکان را پرورش استعدادها، پرورش قوه قضاوت، پرورش حس مسئولیت اخلاقی و اجتماعی و به بار آوردن طفل به‌عنوان یک عنصر مفید برای جامعه، آن هم در تحت شرایط مساوی با دیگران، می‌دانند.

اسلام عزیز از قرن‌ها قبل به این مسئله توجه نموده که افراد بشر، همه دارای یک نوع استعداد نیستند؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: مردم معدن‌هایی هستند، همچون معدن طلا و نقره. «الْأَناسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (Halabi, 1983). معلوم است کشف معدن و بهره‌برداری از آن، کار معدن‌شناس است. خانواده‌ها و مراکز تعلیم و تربیتی از دیدگاه اسلام در حکم معدن‌شناسانی هستند که باید کاشف و به ثمر رساننده استعدادها باشند.

بی‌گمان بهترین خدمتی که ممکن است پدر و مادر به فرزند خود کنند، کشف معدن وجود اوست که با تربیت صحیح و آموزش وی در زمینه‌های مختلف امکان‌پذیر خواهد شد.

نتیجه‌گیری

بر مبنای فقه امامیه، آموزش را تکلیف الهی و شرعی می‌داند، در حالی که کنوانسیون آن را یک حق انسانی و مدنی می‌شناسد. در فقه امامیه، مسئولیت اصلی آموزش بر عهده والدین است و دولت و جامعه نیز نقش حمایتی و نظارتی دارند. در کنوانسیون، مسئولیت اصلی بر عهده دولت‌هاست که باید با ایجاد قوانین و زیرساخت‌ها، این حق را برای همه کودکان تضمین کنند. البته نقش والدین نیز در این سند مهم شمرده شده است. فقه امامیه بر ابعاد معنوی، اخلاقی و دینی آموزش تأکید بیشتری دارد و دامنه آن را فراتر از آموزش رسمی می‌بیند؛ در حالی که کنوانسیون بر آموزش رسمی، فنی و حرفه‌ای، و آماده‌سازی کودک برای مشارکت در جامعه جهانی تمرکز دارد. یکی از تفاوت‌های اصلی، رویکرد فقه در مورد برخی مسائل مانند نسبت فرزند مشروع و نامشروع است. در فقه، حقوق کودک نامشروع با کودک مشروع متفاوت است (به‌عنوان مثال در مورد ارث و ولایت)، در حالی که کنوانسیون حقوق برابر برای همه کودکان، بدون توجه به وضعیت تولد آن‌ها، قائل است. با وجود این تفاوت‌ها، هر دو دیدگاه بر اهمیت حیاتی آموزش برای شکوفایی پتانسیل‌های کودکان و تضمین آینده‌ای بهتر برای آن‌ها تأکید دارند. این دو نظام حقوقی می‌توانند مکمل یکدیگر باشند و چارچوبی جامع برای حمایت از حق آموزش کودکان فراهم کنند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The right to education of children is one of the most fundamental legal, moral, and civilizational questions in both religious jurisprudence and modern human rights discourse. In Imami jurisprudence, education is not treated merely as an institutional service or a social privilege, but as a divinely grounded duty connected to human dignity, moral formation, religious responsibility, and the future welfare of the child. The family is viewed as the first educational institution, because the child's earliest intellectual, emotional, and ethical dispositions are shaped within the parental environment. This view is supported by Islamic narrations that emphasize the responsibility of parents to teach children literacy, religious knowledge, manners, cleanliness, moral conduct, and proper social behavior (Ansari & Colleagues, 2004; Mohammadian, 2007). In this framework, the child is regarded as a trust placed in the hands of parents and guardians, and neglecting the child's education is not only a social failure but also a moral and religious deficiency. Therefore, the present study examines the right to education of children comparatively in Imami jurisprudence and the Convention on the Rights of the Child, with emphasis on the points of convergence, divergence, and possible complementarity between these two normative systems.

The study adopts a descriptive-analytical and comparative method. The descriptive dimension explains the jurisprudential foundations of children's education in Imami thought and the legal foundations of education in the Convention on the Rights of the Child, while the analytical dimension evaluates how each framework conceptualizes the source, holder, addressee, and scope of the right to education. In Imami jurisprudence, the main sources include Qur'anic principles, narrations from the Prophet and the Imams, juristic rules, and classical legal discussions on guardianship, parental

responsibility, moral training, and beneficial knowledge. Narrations attributed to the Prophet emphasize the pursuit of knowledge throughout life, while other traditions identify teaching reading and writing as part of the child's rights over the father (Nuri Tabarsi, 1987). The sayings of Imam Ali also describe the child's heart as fertile land that accepts whatever is planted in it, thereby underlining the formative power of early education (Subhi). By contrast, the Convention on the Rights of the Child recognizes education as a universal and enforceable human right, requiring states to provide accessible, equal, and progressively developed educational opportunities for all children. The findings show that Imami jurisprudence gives education a broad and multidimensional meaning. Education is not restricted to formal schooling; rather, it includes moral refinement, religious instruction, social discipline, bodily cleanliness, proper manners, useful knowledge, and preparation for responsible life. The Islamic legal and ethical tradition emphasizes that education should begin from early childhood and continue throughout life, because the child's personality is formed gradually through repeated instruction, imitation, encouragement, and moral habituation (Mohammadian, 2007). Several narrations classify children's education as a parental duty and a child's entitlement, especially in relation to literacy, religious knowledge, Qur'anic instruction, and practical ethics (Halabi, 1983; Majlisi, 1983). The study also finds that pedagogical methods in Imami teachings are not limited to command and discipline; they include encouragement, storytelling, competition, kindness, respect, and the gradual cultivation of inner motivation. For example, narrations concerning Imam Hasan and Imam Husayn demonstrate that encouragement and wise competition may be used to strengthen learning without humiliating or discouraging the child (Majlisi, 1983).

Another important finding concerns the role of jurisprudential rules in grounding the educational rights of children. Rules such as protection or prevention, beneficial knowledge, and teaching the ignorant provide a normative structure for deriving educational duties in new circumstances. The rule of protection requires parents and guardians to preserve children from moral, spiritual, and social harm and to guide them toward obedience, responsibility, and constructive conduct. The rule of beneficial knowledge gives priority to knowledge that serves the child's worldly and otherworldly welfare and prevents the waste of life in useless or harmful learning. The rule of teaching the ignorant supports the obligation or desirability of educating those who lack necessary knowledge, particularly where ignorance leads to neglect of obligatory duties. These rules demonstrate that Imami jurisprudence has internal resources for addressing contemporary educational issues, including curriculum design, parental responsibility, moral education, and institutional policy. Classical juristic sources also show that Islamic law does not treat education as an isolated act, but as part of a wider system of guardianship, public welfare, discipline, and social justice (Ansari & Colleagues, 2004; Najafi).

In comparison, the Convention on the Rights of the Child frames education primarily as a legal right that states must respect, protect, and fulfill. It stresses compulsory and free primary education, accessibility of secondary and vocational education, equal opportunity, human dignity, preparation for responsible life, and the development of the child's personality, talents, and mental and physical abilities. This approach differs from Imami jurisprudence in its legal language and institutional emphasis, because the Convention places the state at the center of implementation, whereas Imami jurisprudence gives primary responsibility to parents while also recognizing the supportive and supervisory role of the community and government. However, despite these foundational differences, the two systems converge on several substantive points: both regard education as essential to human development; both connect education with dignity and social welfare; both

emphasize the child's future role in society; and both reject neglect of children's intellectual and moral growth. Imami jurisprudence can therefore provide a culturally and religiously grounded basis for implementing children's educational rights in Islamic societies, while the Convention can supply a modern legal framework for institutional accountability and equal access.

In conclusion, the comparative analysis indicates that the right to education of children in Imami jurisprudence and the Convention on the Rights of the Child should not be viewed as two wholly opposing frameworks. Their philosophical foundations differ: one is rooted in divine obligation, moral responsibility, and jurisprudential duty, while the other is based on universal human rights, state obligation, and civil equality. Yet both ultimately recognize education as indispensable for the flourishing of the child, the development of personality, the realization of social justice, and the formation of a responsible human being. Imami jurisprudence expands the meaning of education by integrating moral, spiritual, familial, and social dimensions, while the Convention strengthens the legal and institutional guarantees required for universal access. A balanced approach can use the normative depth of Imami jurisprudence and the rights-based structure of the Convention to develop educational policies that are both culturally legitimate and legally effective. Such an approach may assist legislators, educational policymakers, jurists, and social reformers in designing a comprehensive model of children's educational rights that respects religious values, protects children's dignity, and responds to the needs of contemporary society.

References

- Ansari, G., & Colleagues. (2004). *Encyclopedia of Children's Rulings and Their Evidences*. Jurisprudential Center of the Immaculate Imams.
- Halabi, A. a.-S. (1983). *Al-Kafi fi al-Fiqh*. Maktabat al-Imam Amir al-Mu'minin Ali.
- Majlisi, M. B. (1983). *Bihar al-Anwar*. Al-Wafa Foundation.
- Mohammadian, B. (2007). *Another Look at Children's Rights from the Perspective of Islam*. Parent-Teacher Association.
- Najafi, M. H. *Jawahir al-Kalam*. Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Nuri Tabarsi, M. H. (1987). *Mustadrak al-Wasa'il*. Al al-Bayt Institute for the Revival of Heritage.
- Saduq, A. J. f. M. i. A. i. a.-H. i. B. (1995a). *Al-Khisal*. Islamic Publishing Institute.
- Saduq, A. J. f. M. i. A. i. a.-H. i. B. (1995b). *Ilal al-Shara'i*. Dar al-Hujjah Institute for Culture.
- Subhi, S. *Nahj al-Balaghah*. Dar al-Hijrah Publications.
- Tabarsi, A. A. a.-F. i. a.-H. (1993). *Tafsir Majma' al-Bayan*. Dar al-Fikr.